

دکتر رجبعلی وثوقی مطلق

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

کتیبه نادری و ارزش تاریخی آن

چکیده:

کتیبه‌ها از اسناد و مدارک مهم و ارزشمند تاریخی به شمار می‌روند که، مورخ را خصوصاً از رجوع به آن جهت تفسیر و تبیین تاریخ، گریزی نیست. کتیبه نادری که در مدخل غربی قلعه کلات در سینه کوهی مرتفع جای گرفته و با آغوشی فراخ پذیرای قدوم میهمانان این دژ می‌باشد نیز، از چنین فایده‌تی خالی نیست.

این کتیبه که دارای ۲۴ بیت شعر به زبان ترکی - فارسی می‌باشد، دربرگیرنده ی مضامین و داده‌های فراوانی، پیرامون ابعاد مختلف حکومت نادرشاه افشار می‌باشد. چنانکه سیاست مذهبی و خارجی نادر را با تکیه بر آن می‌توان بررسی و تحلیل نمود. در این کتیبه نادر صریحاً گرایش مذهبی خویش را به مذهب تسنن و انتسابش را به دودمان تیمور لنگ بیان نموده است، که هر دوی این مسئله با واقعیات تاریخی سازگاری نداشته، بلکه می‌توان گفت آنچه عنوان شده، صرفاً به جهت مصالح سیاسی بوده و لاغیر.

در این مقاله سعی شده، ضمن ارائه متن و ترجمه کتیبه، شرح و تفسیری در خور و مناسب، پیرامون مضامین و مفاهیم آن عرضه گردد، امری که تا به حال، کمتر به آن التفات شده است. **کلید واژه‌ها:** کتیبه - موقعیت استراتژیکی دژ - خاستگاه نژادی - سیاست مذهبی و خارجی - مصالح سیاسی - حدود مرزی - عناصر شیعه و سنی - منشور دولت.

خصوصیات و ویژگی‌های کتیبه

کتیبه نادری در مدخل غربی دژ کلات، آنجایی که موسوم به « تنگه ی ارغوانشاه » است، در سینه کوهی بلند (سمت راست) حک شده است. ارتفاع کتیبه از زمین حدود ۱۵ متر است.

این کتیبه دارای ۲۴ بیت شعر به زبان ترکی - فارسی (بیشتر ترکی) با خط نستعلیق خوش، در مقیاس تقریباً ۱۰۰ در ۲۵۰ سانتیمتر، بصورت برجسته حجاری شده است.

اشعار کتیبه را آنطور که از بیت آخر آن معلوم می‌گردد، شاعری بنام یا به تخلص گلبن سروده است که، متأسفانه از جزئیات زندگی وی اطلاع دقیقی نداریم، جز اینکه می‌توان حدس زد، از شاعران مداح دربار نادر بوده است.

در مورد زمان نوشته شدن کتیبه نیز نظر قاطع و دقیقی نمی‌توان ارائه نمود، ولی می‌دانیم که مربوط به دوران پادشاهی نادر و به احتمال زیاد همزمان با شروع احداث سایر بناهای کلات، بدستور نادر حک شده باشد. از نوشته محمد کاظم چنین مستفاد می‌گردد که دستور احداث آثار کلات و از جمله کتیبه مزبور را نادر، هنگام برگشت از هند یعنی سال ۱۱۵۳ هـ ق صادر نموده، آنجا که می‌نویسد: «چون سابق بر این در هنگام مراجعت از سفر هندوستان، به عهده و اهتمام قاسمعلی خان جلایر و آقا زین العابدین معمار باشی و آقا محسن معمار باشی و جمعی دیگر از سرکردگان معتبر امر و مقرر گشته بود، که در میان اصلی کلات طرح عمارات و باغات افکنده، و از کوه حرم رود آبی به اصل کلات آوردند، و حسب فرمان چنان قرار یافت که از اطراف بلاد ایران اردو بازاری بسیار به آن حدود آورده، قبل از ورود موازی سه هزار خانوار را از مملکت مراغه آورده، در آنجا سکنی داده بودند. و در آبادی آن بلده کوشیده، چنان قرار داد که خزاینی که از ممالک هندوستان و ترکستان و بلاد ایران در حوزه تصرف خود در آورده، و آنچه بعدالایوم تسلیم خزانه گردد، همگی را در درالثبات مذکور مدفون و مستور نمایند. و چنان مقرر داشت که مقبره ای از سنگ سیاه به جهت آن حضرت آماده نمایند. و به عهده حکام و ضابطین ولایات تبریز و مراغه و سایر بلاد و آذربایجان مقرر نمود، که سنگ مرمر در بار عراده کرده، حمل و نقل درالثبات کلات نمایند. که دور و دایره مقبره را سنگ مرمر فرش نمایند.»^۱

چنین می‌نماید که روند تکمیل آثار کلات تا سال ۱۱۵۸ هـ ق به حدودی که اکنون دیده می‌شود، رسیده باشد، زیرا نادر در این سال به دیدن کلات رفته و بناهایی که احداث شده بود را، از نظر گذراند. چنانکه میرزا مهدی در بیان وقایع سال ۱۱۵۸ هـ ق می‌نویسد: «جشن نوروزی در ارض قدس [مشهد] منقضی شد و چون سیر منتزهات کلات و عمارات جنت آیاتی، که در آن قلعه خدا آفرین رشک معموره روی زمین احداث شده بود، مکنون ضمیر انور می‌بود. در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آن مکان و چند روز مجلس

سرود و سرور آراسته، بعیش و عشرت و تماشای آن زهت سرای و انتظام امور آنجا پرداختند.^۲

بنابراین می‌توان چنین پنداشت که کتیبه ی مزبور، مانند سایر آثار در فاصله سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۸ هـ ق نقر شده باشد. یکی دیگر از ویژگیهای کتیبه، خالی بودن قسمت پائین کادریست که، برای نوشتن کتیبه در نظر گرفته شده است. این کادر که اندازه آن قبلاً ذکر شد، دارای حاشیه ی منقوش می‌باشد.

عاملان، سینه ی کوه را صاف و صیقل داده، سپس به نوشتن آن پرداخته اند. برخی احتمال داده اند که شاید وقوع حادثه مهمی، مانند قتل نادر سبب نا تمام ماندن کتیبه شده است. شایان ذکر است، چنین ویژگی در مورد سایر آثار موجود در کلات از جمله، نقوش قصر خورشید نیز، به چشم می‌خورد. متأسفانه از نادر کتیبه ی دیگری، به این شکل و کیفیت باقی نمانده، که با مقایسه آنها، بتوان به برخی از احتمالات جنبه یقین داد. در کتیبه ای که نادر برای آرامگاه خویش ساخته، و نیز کتیبه ی وی در حرم مطهر امام رضا و امام علی علیهما السلام، نام نویسنده و تاریخ آن (سال ۱۱۵۵ هـ ق) قید شده است. اما کتیبه مورد نظر ما، فاقد چنین امتیازاتیست، جز اینکه نام شاعر در آخر بیت درج شده است.

نظر به اینکه، معمولاً هنگامی که شاعر، تخلص خود را قید می‌کند. به معنای پایان سروده اش است، چنین می‌توان نتیجه گرفت که، کادر مورد نظر فقط برای همین میزان اشعار، در نظر گرفته شده، و قسمت خالی آن برای بیان مطلب مهمی نبوده است مگر، نام سازندگان و تاریخ آن.

چرا کتیبه در کلات حک شده است ؟

از قرار معلوم نادر بر آن بوده، تمام دارائی و تشکیلات شخصی خود را در کلات مستقر سازد. زیرا اولاً وی، مدتی نسبتاً مدید، از عمر خویش را قبل از پادشاهی، در کلات گذرانده، و از اینرو علاقه ای وطنی نسبت به آن مکان در او پدیدار گردیده بود. چنانکه اوتردر زمینه اقامت وی می‌نویسد: پدر نادر یکی از عمده ترین افشارهای قبایل ترکمن و فرماندار دژ کلات خراسان بود.^۳ همو و نیز هنوی، بر آنند که، عموی نادر نیز، مدتی در سمت مزبور باقی ماند.^۴ طبق نوشته میرزا مهدی خان استرآبادی، نادر بعد از ایجاد اغتشاش در ناحیه خراسان (شاید

بعد از مرگ حاکم ایبورد)، و به هنگام سرکشی ملک محمود سیستانی حاکم تون، وی « طویف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه ایبورد و دره جز و کلات را بحوزه خدمت خود در آورده، کلات را که حصن حصین و حصار خدا آفرین بوده، با قلعه دستجرد و ایبورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد، و مسکن و ماوای دولت خواهان اخلاص پرور بود، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار و بیاری جناب آفریدگار، آغاز کار کردند.»^۶

از طرفی، موقعیت سوق الجیشی دژ کلات، طوری بود که برای پناهندگان می توانست در مواقع اضطراری، مصون و بدور از تعرض دشمنان، بعنوان یک ماوا و ملجأ امن به شمار آید.^۷ چنانکه نوشته اند تیمور با آن همه اقتدار خویش بعد از ۱۷ بار حمله به این دژ نتوانست آنرا فتح نماید.

طبیعت زیبا و آب و هوای خوش کلات نیز، می توانست انگیزه ی دیگری باشد. بهر حال نادر، اگر، کلات را نه به قصد پایتخت نمودن می خواست، ولی به آن، بعنوان محل زندگی دنیایی و حتی اخروی خویش، چشم دوخته بود. به همین دلیل دستور عمران و آبادی آنجا را داد و برای خویش آرامگاهی ساخت. وی تمام غنایم و ثروتی را که بدست آورد سرازیر کلات نمود. میزان سرمایه ای که نادر، صرف عمران و آبادی کلات و احداث بناهای آن نمود، نشان دهنده میزان علاقه ی وافر وی به کلات می باشد. نادر پیش بینی کرده بود اگر روزی سلطنتش متزلزل گردد، به کلات پناه آورده، و خود را در حصار آن حفظ نماید. چنانکه آمده، نادر در چند شب قبل از مرگ خویش احساس اضطراب نموده، گویی به او الهام شده بود که عنقریب به قتل خواهد رسید یا بوی توطئه قتل به مشامش رسیده بود. معیر الممالک سبب این نگرانی را می پرسد، نادرمی گوید خواب بدی دیدم « اگر تا دو سه روز خود را بقلعه کلات برسانم که در این بین امری واقع نشود این همه کدورات بفرح و سرور مبدل خواهد شد... »^۸

کلات همیشه مکان مالوف نادر بوده، و هر جا می رفت بعد از بازگشت به خراسان سری نیز به آنجا می زد. در دشت مغان به حضار اعلان نمود که وی قصد سلطنت ندارد، وظیفه خویش را انجام داده، تصمیم برگشت به کلات را گرفته، تا در آنجا با کمال آسودگی به عبادت خدا باقی ایام را سپری نماید.^۸ چنین بود که، در ایام پادشاهی خویش، بارها به کلات آمد. از آن جمله، هنگام بازگشت از سفر هند و ترکستان، و نیز در سال ۱۱۵۹ هـ ق بعد از جنگهای قفقاز. اقامت های قبل از پادشاهی در کلات، و آمد و رفت های بعد از آن، باعث شد

تا نام نادر بر روی این دژ، بماند و بنام « کلات نادری » شهرت پیدا کند. کلات بعنوان یک دژ آهنین و بقول میرزا مهدی « آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین را، که از غرایب امکانه روی زمین است... » ۹ هم قبل از نادر و هم بعد از وی، مورد توجه دولتها و پادشاهان بوده است. لرد کرزن که در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه به ایران آمده و از دور سری بدانجا زده، در مورد اهمیت مقام استراتژیکی کلات توصیف زیادی نموده است. ۱۰

طبق نوشته ی میرزا مهدی، نادر، بعد از برگشت از داغستان، در سال ۱۱۵۴ هـ ق به بزرگان دربار خور اعلان نمود که، وی قصد استعفا از مقام خویش را داشته، و بر آن است مابقی عمر را در کلات بگذرانند، به همین دلیل دستور داد، یکی از شاهزادگان را بعنوان شاه برگزینند، تا وی با خیال آسوده عازم وطن مألوف خویش شود. در همین حین بود که دستور عمران و آبادی کلات را صادر نمود: « در نفس قدسی سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ از امور مملکت روم و اتساق آن مرز و بوم، سلطنت ایران را بیکی از شاهزادگان کرام تفویض، و خود در کلات، که مسکن قدیم همایون است، بنای گوشه نشینی را که پادشاهی عالم معنی عبارت از آنست، بگذارند، لعهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه، و سرکاران سخت کوش و کارگزاران صاحب هوش، تعیین فرمودند که در کلات معماری نمایند و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتلا همدوش ایوان سپهر برین و طاق مقرنس وراق چرخ هفتمین باشد، با بیوتات و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوثر تسنیم، صفا پرور و برگه‌های زمزم مزاج سلسبیل اثر، احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطائف اثواب و فواخر اقمشه ذخایر امته و هر جنس و از هر جنس مایحتاج و هر نوع چیزی، که چنین سرکار عظیم القدر با آن احتیاج افتد بزودی مهیا و نقل آن نزهت سرای جنت قرن و بجهت آباد خلد برین، که حصن حصین جهان و رکن رکین معموره عالم امکانست، نمایند. » ۱۱

چنین به نظر می رسد که پیشنهاد مزبور را نادر صرفاً، بخاطر آزمایش شاهزاده رضا قلی میرزا بیان داشته است.

همانطور که مسبق افتاد، نادر تمام غنایم و حاصل کشور خویش را در کلات ذخیره و انباشته ساخت تا، برای همیشه از گزند ماجراجویان مصون و محفوظ بماند. مروی در این زمینه می نویسد، بعد از بازگشت مظفرانه نادر از هند « آنچه از خزاین که از ممالک ایران و

غیره از بلاد آورده، در ارض فیض بنیان جمع نموده بودند، همگی را انفاد دارالثبات کلات گردانید. «۱۲. میرزا مهدی خان نیز خاطر نشان ساخته، نادر قبل از حمله به عراق در اوایل سال ۱۱۵۸ به مشهد آمده، سری به کلات زده: « کرورهای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس بیکران، که بمروور دهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود، بمعرض عرض در آورده، و تحویل امینان هوشیار و معتمدان ذوی الاعتبار کردند. موکب همایون از کلات عازم عراق... کرده. «۱۳»

تمام این ثروتها که در زمان قتل نادر، بقول میرزا مهدی و ابوالحسن گلستانه، پانزده کرور بود و در کلات نگهداری می شد، توسط عادلشاه ضبط گردید، بدین ترتیب که: « اسباب و اثواب و جواهرخانه نادری از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست تبذیر و اسراف گشوده بی مصرف بوضیع و شریف بر افشاند نقره خام را ببهای شلغم پخته و گوهر و شاهوار را بجای سنگ سفال بخرج داد... «۱۴ سرانجام نادر که « اسباب تجمل را تا اسباب السماء فراهم آورده، با اسباب طول عمل برهم بست، انجام کار، از دفائن و دفنی بمدفن جز کفن نبرد. «۱۵»

بهر حال مقصود کلام اینکه، نادر توجه ای خاص به کلات داشته، ولذا اگر بیشتر آثار وی در همین مکان متمرکز شده، نباید امری عجیب تلقی شود. روی این حساب، دستور حک کتیبه ای را در مدخل غربی آن نمود تا همچون « منشور دولت » وی، برای همیشه در معرض دید رهگذرن افتد و مقصودش را از این همه کرور روشن نماید.

انگیزه نوشتن کتیبه

جاودان نمودن نام، بیان خدمات بزرگ، نشان دادن کفایت و لیاقت و از همه مهمتر نمایاندن خط مشی سیاسی و دینی خویش... اهدافی بوده که نادر از نوشتن کتیبه مد نظر داشته است. از این نظر، شاید تحت تاثیر راه و روش پادشاهان بزرگی چون کوروش، اسکندر، چنگیز و تیمور و... قرار گرفته، چه آنها نیز در پی جاودانگی، از نوشتن فتحنامه‌ها و یا حک کتیبه‌ها، کوتاهی نکردند. و نادر نیز کسی نبود که شأن و منزلت خود را کمتر از آنان ببیند. الحق فتوحات درخشانی که نمود، لیاقت و درایت وی را بر همگان مسلم و مسجل ساخت، بلکه با این خدماتی که به ایران عرضه داشت (بخصوص طرد دشمنان و برقراری امنیت)، برای همیشه

مردم ایران را، مدیون خود نمود. چنین شخصیتی فی الواقع قابل ستودن است، اما افسوس که تغییر خلق او در اواخر سلطنت، تمام دست آوردهایش را کم رنگ نمود.

مضامین کتیبه، دارای نکات چنان دقیق و حساب شده ایست که، نشان می دهد بانی آن، اهدافی خاص و عالی، منظور نظر داشته، گویی، می خواسته، به بسیاری از سؤالات و توهمات که در مورد شخصیت وی در آینده، در اذهان خطور می کند، مانند سیاست مذهبی و خط مشی سیاسی و... پاسخ دهد. متأسفانه هنوز به ارزش واقعی و فایده تاریخی این اثر جاودانه، توجهی چندان نشده، بلکه برخی آنرا اساساً فاقد ارزش دانسته اند. در حالیکه اگر آنرا به یک تعبیر، به عنوان « منشور دولت » نادر تلقی کنیم، سخنی گزاف نگفتیم. اینک متن و ترجمه کتیبه مذکور را از نظر می گذرانیم:

هو العلی الاعلی

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا حمد خدای احد و فرد قدیم	قادر لم یزل و عالم و دانا و حکیم
و کی بو کون و مکانی یاراتوب قدرتسدن	او کی بو بحروریری خلق ایدوب شوکتدن
ایکی عالمده او دور بنده لره یاور و یار	حکمتندن گورونور بنده لره مر آثار
خلق عالمهامی محتاج دور او درگاهه	اووروب نورو ضیا، کوکب مهر و ماهه
حمد حق دن سوره اولدی قلم نورافشان	بشنا گستری ختم رسل فخر جهان
نبی هاشمی او احمد و محمود صفات	کیم خدادن اوله دایم له سلام و صلوات
آل و اصحابنه هم رحمت بسیار اوله	اوله حق یاوریری هر کیم اولاره یار اوله
حمد حق نعمت نبی دن سوره با صدق زبان	فرض دور بنده لره مدح شهنشاه جهان
او شهنشاه فلک مرتبه ی چرخ سریر	شاه نادر که آدی تک اونایوق مثل و نظیر
دیمک اولماز بو شهنشه، کی اوله پیغمبر	یا مقرب ملکی دور اولوب از نوع بشر
لیک چون قدرت حق ظاهر ایدوب بیش از پیش	نظر حق اونا هر کیمسه دیسه حق دیمیش
نسبت ایله شرق و فخر اجاق تیسور	حسب ایله بجهان شاه جهان دور مشهور
مصطفی خلق و مسیحا دم و یوسف طلعت	بو علی دانش و حاتم کف و لقمان حکمت
قابلیته اوناوردی خداوند کریم	تاج و تخت شهی و عدل و کرم خلق عظیم

مر شرافت که دیسم شاه شهان دور کامل
 اعتقادی بیورور او شه پاکیزه نهاد
 ایله گیرمز بیله دولت به سپاه و شمشیر
 سن ویروب سن او نابو سلطنت و تخت و سپاه
 دولتیم حافظی سن سن سنا دور امیدوم
 منکرینی سن او یلادیک خوار و ذلیل
 چونکه صدقی بیله دور حقنه از روی یقین
 النی دوتدی خداوند جهان قدرتدن
 بخت و اقبال ایله هیچ کیم بیله اولمز باقی
 شاخ گل نشو و نما بولسه نم فیضندن

مرحمتدن اونون الطافه خدا دور شامل
 با قلمیش صدق خداونده ایدرلر بیله یساد
 اوله بیله اقبال به فضل و تدبیر
 سن ویروب سن اونا تاج و کمر و فرو کلاه
 من سنا با قلمیشم صدق بودور تاییدوم دولتیم
 دشمنیم کورلوقنه یاور اول ای رب جلیل
 بوسیدن اونا الطاف خدا اولدی معین
 کامیاب ایستدی اونسی معدلت و شوکتدن
 کون کیمی دولتیسه عالمه روشن طاقسی
 که بو اشعار اولوب مدح سرا گلبندن

اول ستایش خدای یکتا آن کسی که زمین و زمان را با قدرتش آفرید — که توانا و ازلی
 وعالم و دانا و حکیم است.

در هر دو عالم اوست یارو یاور بنده هایش — آن کسی که این دریا و خشکی را با شوکتش
 خلق کرد.

همه مبردم عالم محتاج درگاه اویند — از روی حکمتش دیده می شود برای
 بنده هایش همه آثارش.

بعد از ستایش خدا قلم نور افشان شد — برای ستایش آخرین فرستاده و فخر جهان.

پیامبری از بنی هاشم که صفات او احمد و محمود است — که از برای خدا مرتب برای او
 سلام و صلوات بفرست.

بر آن و اصحاب او هم رحمت زیاد می شود — حق یاور کسانی است که یار آنها باشند،
 می شود.

ستایش نعمتها و فرستاده خدا با خلوص — رواست به بنده ها ستایش شهنشا جهان.

آن شهنشا فلک و چرخ و تخت جهانی — نادر شاه که نامش تک است و مانند و نظیر

ندارد.

نمی‌توان گفت که این شاه می‌تواند پیامبر باشد — از نزدیکان درگاه خداست که از نوع بشر است. (او انسانی از مقرران درگاه الهی است)
لیکن چون قدرت خدا بیشتر از پیش آشکار شد — نظر حق با اوست هر کسی که بگوید حق گفته.

نسبش را بدان که از دودمان تیمور است — حساب کن که مشهورترین شاه جهان است. اخلاق مصطفی، دم مسیحا و چهره یوسف — علم ابوعلی، بخشش حاتم و حکمت لقمان را داراست.

همه این ارزشها را خداوند کریم به او داد — تاج و تخت پادشاهی و عدل و کرم و اخلاق نیکو و بزرگ دارد.

از نظر شرافت اگر که بگویم شاه شهان کامل است — برای رحمت الطاف خدا شامل حالش است (لطف و رحمت الهی، شامل حالش است).

آن شاه پاکیزه سرشت معتقد به خدا است — و با صداقت امیدش را به خدا بسته است. اینطور دولتی با سپاه و شمشیر به دست نمی‌آید — و اینطور اقبالی به فضل و تدبیر حاصل نمی‌شود.

تو دادی به او سلطنت و تخت و سپاه — تودادی به او تاج و کمر و فر و کلاه. حافظ دولتم تویی و امیدم به توست — من به تو صدقم را بسته‌ام و این است تانیدم. منکرین دولتم را تو خوار و ذلیل کرده‌ای — برای کوری چشم دشمنان، یاورم باش ای خداوند جلیل!

چونکه صداقتش اینگونه است و از روی یقین است — و به همین دلیل، الطاف خدا به او نمایان شد.

دستش را گرفتی ای خدای جهان باقدرت — کامیاب کردی او را با عزل و شوکت. بخت و اقبال اینطور، برای هیچ کس باقی نخواهد ماند / چون مانند آفتاب بر دولتش و جهان می‌تابد

رویش شاخ گل از فیض و برکت او است — که این آشکار شد از مدح سرای گلبن.

اصل و نسب نادر در کتیبه

در کتیبه اشاره صریحی به خاستگاه نژادی نادر شده است، آنجایی که آمده:

نسبت ایله شرق و فخراجاق تیمور حسب ایله بجهان شاه شهان مشهور

با استناد به این بیت، وابستگی نادر به خاندان تیمور و ترکمان بودن او ثابت می‌گردد. حال نکته مهم این است که بدانیم چرا نادر در کتیبه مزبور، نام تیمور را آورده و خویش را به او منتسب داشته است. در این خصوص چند احتمال قریب به یقین را می‌توان فرض نمود:

۱- چون طبق برخی از منابع، نادر از خاندان پایینی بوده، و جاهت لازم را برای کسب مقام سلطنت نداشته، از طریق این انتساب، قصد داشته، شأن و منزلت اجتماعی خویش را بالا ببرد. درست مانند بسیاری از خاندانهای حکومتگری که به حق یا ناصواب، برای خویش شجره نامه ساختند. چنانکه سعید نفیسی در این رابطه می‌نویسد: «پس از آنچه چنگیز مغول، تاریخ را شگفت زده خویش کرد، بسیاری از ترکان مخصوصاً ترکان ایرانی و ترکیه، افتخار را در آن دانسته و خود را از نژاد مغول و بازماندگان چنگیز به شمار آرند.»^{۱۶} همو معتقد است که جماعت افشار و برخی نظائرشان از دوده ترکمانان نبوده و در ترکمنستان نیز استقرار نداشته اند، بلکه از گروه ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قیجاقها و بلغارها و بجاها بوده و از حول و حوش قرن پنجم میلادی در ماوراء قفقاز بسر می‌برده‌اند.^{۱۷} بنابراین می‌توان گفت، انتساب مزبور، از بنیاد سست و بی‌اساس، و بقول دکتر شعبانی اینها «زندگینامه‌های غیر موجهی است که بعدها مورخان برایشان ساخته و به سلاسه‌های قوم مغول پیوندشان داده‌اند»^{۱۸}

هیچ جای شک و تردید نیست که نادر اگر هم از نژاد ترکمانیه بوده لا اقل وابسته به اجاق تیمور نمی‌توانسته باشد. هنوی نیز، این ابتکار نادر را جز و ترفندهای سیاسی تاریخی دانسته می‌نویسد: «نویسندگان اگر چه درباره نام اصلی او سرانجام با یکدیگر توافق کرده‌اند ولی نوشته‌های آنها در مورد تولد و نسب و آغاز زندگی او تا حدی با هم فرق دارد، اما خود او گاهی از اصل و نسب پست خویش سخن به میان می‌آورد و گاهی به مقتضای سیاست یا هوش، نسب خود را به چنگیز خان فاتح بزرگ ترکمن [کذا] یا تیمور لنگ می‌رسانید.»^{۱۹}

گرچه مروی، امام قلی (پدر نادر) و دو برادرش، بیگتاش و بابر را، متمول و صاحب ثروت و حشم معرفی می‌کند^{۲۰} آمارد برخی از منابع نشانه‌هایی از اعتراف نادر به پائین بودن

پایگاه خانوادگیش وجود دارد. بنابراین چگونه می‌توان یقین حاصل نمود که وی، از دودمان نجیب و مشهور شاهان تیموری است. در کتاب رستم التواریخ نیز، پدر نادر، پوستین دوز معرفی شده است.^{۲۱} در نامه‌های منظومی که بین نادر و احمد پاشا در جهت تحقیر یکدیگر نوشته شده، احمد پاشا او را شبان و ساربانزاده خوانده، و انتساب نادر به خاندان تیمور را دروغی بزرگ و کاری حرام دانسته:^{۲۲}

کسی گر بود در نجابت شبان	نباید زند دم ز گردن کشان
ترا منصب ساربانان گریست	تمنای شاهنشهی بهر چیست؟
نه عمت شناس نه بساب وجدت	در این انجمن کن حساب خودت
به دولت مناز و به نکبت منال	که این هر دو را زود باشد زوال
کس بر اجاق [اجاق تیمور] فلک احترام	نخورده، تو خوردی، نمک بر حرام!

نادر نیز پاسخی محکم به او می‌دهد و طی آن اذعان می‌دارد که اساساً نسب، در خوشبختی شرط نیست بلکه، عنایت الهی مهم است آنجا که آمده:^{۲۳}

مرا خواندی ای احمد خیره سر	شبان زاده و هم ارازل پسر
نظر گر نماید خداوند کل	اگر خار باشد شود مثل گل
گر از اصل بودی نجابت روح	بریدی سفر راز فرزند نوح
به عالم شبانی اگر بود غیب	چرا کرد موسی برای شعیب؟!
گنر از ساربانم و گراز شبان	که باجی ندادم به شاهنشهان
بود یاور من امام رضا	به نامش بر افراختم این لوا
مدد گر کند شاه دلدل سوار [علی(ع)]	که از آل عثمان برآرم دمار
من از قوت صاحب ذوالفقار	گرفتم خراج از شه زنگبار

در اسناد مربوط به هلندیان زمان نادر نیز، به دروغ بودن این انتساب تصریح شده، بدین تقریر: «سالخوردگان خراسانی به هلندیان گفته بودند که نادر قلی که بعدها نادر شاه خوانده شد در یک خانواده تنگدست به دنیا آمد هر چند او بعدها مدعی بود که نژاد از بزرگان دارد، ولی مردمی که از روزگار جوانی می‌شناختندش منکر این دعوی بودند و بنابراین، به قول هلندیان گفته اینان اعتبار بیشتری داشت.»^{۲۴}

طیب نادر بازن نیز متذکر شده که، نادر از خانواده پستی بوده است « پدر امام قلی شتربانی می‌کرد و به کار حمل و نقل مال التجاره می‌پرداخت. امام قلی رئیس کاروان بود.»^{۲۵}

بنابراین آنچه که در منابع تحت عنوان « دوده ترکمانیه » و یا بنا به مندرجات کتیبه تحت عنوان « اجاق تیمور » ذکر شده، شاید همه در راستای تحقق نیت مزبور - جبران پایگاه خانوادگی - بوده است.

نادر نسبت به ترکمان بودن خود تعصب به خرج می‌داد و به همین دلیل گویا در اواخر سلطنتش، آنگاه که از ایرانیان رنجور شد، تصمیم گرفت که سربازان ایرانی را بکشد و بجای آن از عناصر دیگر مثل افغان، ترکمان و غیره استفاده نماید. هنوی می‌نویسد، هنگامیکه نادر در سال ۱۱۵۹ به مشهد آمد در دشت‌های سلطان آباد این هدف خود را گوشزد آنان نمود: « می‌گویند وی در این محل رؤسای اوزبکان و ترکمانان را که قسمت عمده لشکر او را تشکیل می‌دادند به حضور فراخواند؛ و بعد از آنکه آنها را به راز داری و اطاعت از او امر خویش سوگند داد، چنین گفت که قصد دارد تمام سربازان ایرانی را به قتل برساند، و برای اعلام این منظور فشفشه ای در دل شب به آسمان پرتاب خواهد کرد، و پس از این عمل، از دست او هدایا و پولهای بسیاری دریافت خواهند داشت، و بعد از ساختن کله مناری از سرایرانیان، به کلات بازخواهد گشت و تا پایان عمر در آنجا خواهد زیست »^{۲۶}

هنوی در جای دیگر نیز علت قتل نادر را ناشی از روحیه ترکمانگرایی وی و اجرای توطئه مزبور دانسته می‌نویسد: « غلامی گرجی که در خیمه نادر بود تصادفاً از قسمتی از این نقشه خونین و وحشت‌انگیز آگاه شد و بی‌درنگ آن راز را با قورچی باشی در میان نهاد. »^{۲۷}

در این زمان بود که ایرانیان تصمیم به قتل نادر گرفتند. چندتن از آنها شبانه وارد خیمه نادر شدند از جمله صالح خان که ضربتی کاری بر نادر را که در حال خواب بود و تازه بر اثر سروصدا بیدار شده بود وارد آورد. در این هنگام نادر فریاد زد: « رحم کنید. من همه تان را می‌بخشم ولی این سردار پاسخ داد: تو که با هیچکس رحم نکرده ای قابل ترحم نیستی. » صالح بیگ، پس از انجام دادن این عمل مهم سر او را از تن جدا کرد.

ترکمانان که، نادر همیشه آنها را بر دیگران ترجیح می‌داد، به محض آنکه از کشته شدن او آگاهی یافتند، بی‌نهایت خشمگین شدند و اسلحه برداشتند و به غارت خیمه‌ها پرداختند و در

چند مورد به ایرانیها حمله کردند تا هم قصاص خون سردار خود را بگیرند و هم فرصت غارت بیشتری را فراهم سازند.^{۲۸}»

بازن طیب نادر نیز بر آن است که، نادر در اواخر نسبت به قزلباشها بدبین شد، در نتیجه از افغانها کمک گرفت، به دنبال این اقدام، قزلباشها نیز توطئه قتل وی را چیدند.^{۲۹}

همچنین هنگامیکه نادر به هند حمله کرد و دهلی را تسخیر نمود، محمد شاه گورکانی را به حضور پذیرفته، وی را مورد سرزنش قرار داد، و ضمن آن خود و خاندان سلطنتی هند را از یک قوم و نژاد واحد یعنی ترکمان خواند: «...من تکلیف اصلاح بشما کردم ولی شما تصورات طفلانه و عزم جاهلانه، چنان مغرور بودید که گوش به هیچ نوع مذاکره شایان ندادید... تا بالاخره دیدید چه روی داد... ولی چون تا بحال از خانواده تیمور، نسبت به خانواده صفوی و ملت ایران اذیت و ضرری نرسیده من سلطنت را از شما خلع نخواهم کرد. اما چون بی قیدی و غرور شما مرا مجبور کرده، که مسافت بعیدی تا اینجا طی کرده، مخارج گزاف نموده ام و قشون من به واسطه حرکت زیاد خسته و از آذوقه و ملزومات دست تنگ هستند، باید به دهلی بیایم و در آنجا چند روز بمانم و قشون خستگی بگیرد و پیشکشی که نظام الملک قرار داده است، تسلیم شود؛ بعد از آن شما را به حال خود خواهم گذاشت، تا به امور خود بپردازید.»^{۳۰}

محمد کاظم می نویسد بعد از ملاقات دویادشاه: نادر او را مورد نوازش قرار داد: «حضرت صاحبقران از راه ملامت و احسان در آمده، کمال عزت و احترام که لوازم فروتنی و یگانگی بوده باشد، به عمل آورد فرمود که: چون بندگان همایون ما به جماعت افشار اشتها داریم، و افشار نیز یکی از تیره (های) ترکمان است وجد آبی ما به سلسله ترکمانی متصل، در این صورت این دو دولت متصل به ایل جلیل گورکانی است و غرض آمدن ما بدین نواحی محض ملاقات بندگان عظیم الشان شماست.»^{۳۱}

دکتر ریاض اسلام نیز به استناد نوشته محمد کاظم مروی و میرزا مهدی خان استرآبادی تصریح می کند که، نادر قبل از ترک لاهور نامه ای به امپراتور نوشت و اظهار داشت که امپراتور و خود او هر دو از یک نژاد ترکمان هستند، در میان آنان به غیر از دوستی، چیز دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. افاعنه به هند بیشتر از ایران صدمه زده اند. از این رو برای

جلب همکاری هند بر علیه افغانه، سفرایی به دهلی فرستاد و در خواست نموده که سرز را به روی افغانه ببندد!...»^{۳۲}

نادر در زمان توقف خود در دهلی جهت تحکیم روابط دوستی و شاید بخاطر بالا بردن وجهه ی خانوادگی و اثبات قرابتش با سلسله گورکانی از دختر محمد شاه گورکانی برای پسر خویش نصر الله میرزا خواستگاری نمود. محمد شاه اعلان نمود چون خود دختر ندارد « نهایت برادر زاده ای داریم، در پس پرده عصمت که هر گاه قابل خدمتگزاری آن درگاه آسمان جا بوده باشد، به جان مضایقه نیست. سرانجام این مواصلت صورت گرفت و بین دو خاندان مواصلت برقرار شد.^{۳۳}

۲) نادر درصدد آن بود تا، مرزهای ایران را به حدود تاریخی اش برگرداند. لذا به بهانه اینکه از دوده تیمور می باشد، خواهان دست یابی به قلمرویی بود که امپراطوری تیمور را شامل می گردید. و هم از این طریق بتواند به شهرتی که تیمور به آن دست یافته بود، نایل آید.

با بررسی دقیق زندگانی نادر می توان گفت هر دو عامل، انگیزه ای بوده برای تمسک جستن نادر، به نام تیمور. زیرا در اینکه نادر از نظر خانوادگی شرایط لازم را برای احراز مقام سلطنت نداشته، هیچ گونه شک و تردید نمی توان کرد و لذا تمسک او را می توان موجه دانست. همانطور که صفاریان، سامانیان، تیموریان، صفویها، قاجارها... از این حربه استفاده نموده، و بعضا با اختراع شجرنامه هایی دروغین، برای خویش پایگاهی دست و پا کرده اند. چون تیمور فردی پر آوازه بوده، نادر با توسل به او، می خواسته، اغراض سیاسی خود را جامه عمل بپوشاند. لذا به همین دلیل است که همیشه از تیمور به نیکی یاد کرده، و انتساب خویش را به وی، مایه افتخار دانسته است. در این زمینه، یعنی رابطه نادر با تیمور، داستانهای گوناگونی ذکر شده که بیشتر آن ها، جنبه افسانه دارد.

در وثیقه نامه دشت مغان که نادر در آن شرایط پذیرش سلطنت خویش را به امضای بزرگان ایران رسانده نیز، مسئله از دست رفتن اراضی ایران توسط همسایگان متجاوز، مطرح و قول تضمین آن را داده است. وی معتقد بود باید مرزهای ایران به حدی که در زمان سلاطین ترکمانیه یعنی سلسله تیمور بود، برسد، چنان که آمده: « غرض از تحریر این وثیقه واضحه الدلالات و تمیق این صحیفه صحیحه البینات آنکه چون همگی ولایات تا زمان ظهور شاه

اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت و ایشان تابع خلفای کبار بوده اند و بعد از آنکه شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالک ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بودند گرفته بود، برای صرفه کار و استحکام اساس دولت خود، که مبدا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل بدیشان گشته رخنه در اساس سلطنتش به هم رسد، فی مابینهم بنای سب و رفض گذاشته و به دستگیری این تدبیر آتش افروز دو بر هم زنی گردیده بنیان نقاضت را متسحکم ساخت و به این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانه اهل اسلام برانداخت تا اینکه مسلمین دست از مقاتله کفره برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند و از نتایج این قضیه کار ایران به این جا رسید که طایفه لزگیه بر شروان و افغانه بر عراق و فارس و اصفهان و ملک محمود سیستانی بر خراسان و رومیه بر آذربایجان همدان و کرمانشاهان و روسیه بر مملکت گیلان الی دربند مسلط و مستولی شدند و ضعفای ایران و عجزه و ماکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشتند. بعد از آنکه دست امید ما بی کسان از همه جا گسیخته و خاک یأس برفرق فرق اهل ایران ریخته شد، به فحوای کریمه سیجعل الله بعد عسر یسراً عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و نیر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیده حضرت خالق، زحمتکش راه خلائق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، دری درج بسالت و گیتی ستانی، مظهر قدرت الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی، السلطان الاعظم و الخاقان الفخم، السلطان نادرقلی بهادر خان خداالله ملکه و سلطانه از افق خراسان تابان و مشعل دولت فیروزش را برای ظلمت زدایی شب تیره روزی ماسیه بختان روشن و فروزان ساخت. اولاً به نیروی تأیید الهی خراسان را از وجود متغلبه پرداخته بعد از آن رایت افراز عزیمت به جانب اصفهان گشته اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت و همچنین ولایات گیلان را از تصرف اروس و ممالک آذربایجان و سایر قلاع را از تصرف رومیه انتزاع و مسخر گردانیده آثار جور و عدوان را برانداخت و در این اوان سعادت نشان که به عون عنایت الهی و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بود که اسیرانواع مصائب و گرفتار سجن نوائب بودند هر یک در مکان و مقر خود آسوده حال و رفاهیت روز شدند و کار دشمن شکاری اتمام و امور مملکت نظام یافت. «^{۳۴}

دکتر شعبانی در راستای تائید نظریه مزبور می‌نویسد: «این که مکرراً از مذهب «اروغ عظام» [خلفای راشدین] سخن می‌گوید، صرفاً سیاسی مذهبی است که از آن سخن خواهد رفت، و یا وقتی که از مناسبات ایلی «دودمان ترکمانیه» حرف می‌زند محض بهره‌گیری از مناسبات انسانی است که نادر هوشمندانه بکار می‌آورد تا سلطه خود را بر شاهان و حکمرانان به زیر نفوذ در آمده هند و ماوراءالنهر و خوارزم، بدین وسیله نرم و تثبیت کند، و گرنه او خود قصبه‌های دور و درازی در سر داشته، و طالع وی و ملتش اگر مدد می‌داده، هم ختا و ختن را تسخیر می‌نموده، و هم آسیای کوچک را به تحت تصرف می‌کشیده است»^{۳۵}

هنوی نیز معتقد است که، نادر در جنگهای خویش با عثمانی ادعای استرداد شهرهایی را که سابقاً متعلق به ایران بوده می‌نموده، چنانکه در مورد علت حمله نادر به عراق در سال ۱۷۴۰ (بعد از بازگشت از هند) چنین می‌نویسد: «نادر دوباره ایالات و شهرهایی را که سابقاً به ایران تعلق داشت مطالبه می‌کرد و اصرار می‌ورزید که ترکها باید یا غرامات جنگ اخیر را بپردازند یا ایالاتی معادل آن را به ایران واگذار کنند. ترکها این تقاضاها را آمرانه و غیر عادی دانستند و چنین نتیجه گرفتند که غرض پادشاه ایران یافتن بهانه‌ای برای جنگ با آنها است.»^{۳۶}

در کتاب تاریخ جهانگشایی نادری آمده که، وقتی نادر در در بند داغستان بود، سفرایی از عثمانی نزد او آمدند و اعلان نمودند که پادشاه عثمانی از قبول مذهب جعفری و اختصاص رکنی از خانه کعبه به این مذهب جدید، عذر خواسته، نادر نیز مسئله مالکیت ایران بر بین‌النهرین را که جزو قلمروی تیمور بود و خود را وارثش می‌دانست بهانه قرار داد، عازم جنگ با عثمانی در عراق گردید: «بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل بر این که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود. بعد از آنکه با قضاوت تقدیرالهی سلطنت ایران بسلسله علیّه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه در آمد. چنانکه بطون سیر و تواریخ بآن مشحون است و حدّ و سنورهم، [تغور] که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه سلیمان نگین قرار یافته، معلوم می‌باشد. در مغان که بتا ئید الهی جلوس [تغور] بر او رنگ سلطنت ایران واقع شد. منوی و معهود ضمیر گشت که انشاءالله تعالی و حده العزیز ممالک موروثی، که در تصرف

ممالک اکناف است، انتزاع و استرداد شود، سوای ممالک متصرف فیه روم، که اولاً آن حضرت را بقبول تکالیف خمره تصدیع دهیم، هر گاه صورت حصول پذیرد فهورالمراد، و چون غرض اصلی نظم سر رشته ایلیت است البته در باقی موارد مضایقه نخواهد بود، و ملک و مملکت فیما بین جدایی نخواهد داشت. و هر گاه مقرون بقبول نگردد مکنون بال را نگاشته لوحه اعلان سازیم.^{۳۷}

علاوه بر این، در قرار دادی که نادر، در آخرین سال سلطنت خویش (۱۱۵۹ هـ ق) با دولت عثمانی منعقد نمود نیز، مالکیت «سلاطین ترکمان» را بر نواحی که به اشغال دولت عثمانی در آمده، گوشزد نمود. اما نادر اینبار قبول کرد که ممالک عراق را به دولت عثمانی واگذار نماید:

«... اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان درازمنه سابقه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل بدولت علیه عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهار شد که هر گاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت برسم عطیه آن حضرت به حوزه ممالک محروسه این طرف انضمام یابد، و آن حضرت را از راه برادری درردو قبول آن مختار ساخته بودیم...»^{۳۸}

بنا به نظر آقای عبدالله انوار، چون نادر، تیمور و فتوحاتش را، سرمشق خود قرار داده بود، میرزا مهدی استرآبادی کتاب خود را «رونامچه ظفر» می نامد که ظاهراً باید تقلیدی از «ظفر نامه تیموری» باشد که البته بعدها به «جهانگشای نادری» تغییر نام داده است.^{۳۹}

شاید بنابه دلایل مزبور بود، که نادر در سراسر عمر خود هر از چندگاه یادی از تیمور کرده، ضمن تعریف و تمجیداز وی، تعلق و وابستگی خود را بدو اظهار می داشته است. در ذیل به برخی از این تعلقات اشاره می کنیم:

طبق داستانی که مروی ذکر می کند، نادر موفقیت خود را مرهون راهنمایی های بوده، که تیمور در بدایت کار، به وی تلقین نموده، چنانکه در ذیل عنوان «رفتن امیر صاحبقران به نواحی کلات و یافتن گنج خاقان مرحوم امیر تیمور گورکان» آورده:

«راوی این روایت و محرف این حکایت شمه ی غریبی از مآثر اقبال نادر صاحبقران ذکر می کند که باباعلی بیگ عنان اختیار تمام امور خود را به کف کفایت نادر دوران گذشته [بود].

روزی به او فرمود که به سمت دره کلات رفته، در مکانی که حال قلعه خیره آباد را بنا نهاده‌اند. قدری بذر گندم به زارعین آنجا قدغن نماید که دردیمه زار زراعت نموده، مراجعت نماید. و آن شب امیر صاحبقران در بالای پشته بلندی با رفقای خود در خواب شده [بود]. چون نیمه ای از شب گذشت امیر صاحبقران از خواب بیدار گردید. در زیر کوه علامت روشنایی چون چراغ به طیران در آمده... چون قدری راه طی نمود ناگاه صدایی عجیب و مهیب از آن کوه ظاهر شد که گویا رعد غریب یا آن جبل به هم درید. و در کمرکوه اژدهایی عظیم به نظر صاحبقران درآمد که از شعاع چشم او تمام آن کوه روشن بود و هرگاه دم خود را بر زمین می‌زد صدا و ندا در آن کوه می‌پیچید و لخته لخته از آن جبل بر زمین می‌افتاد، که گویا زمین و زمان در جوش و خروش درآمد.

نادر دوران اندیشه از آن عدو نکرده، چون نزدیک رسید دید که آن اژدها خود را بر سوراخ عظیمی گرفته و شروع به آتش افشانی کرد که آن صاحبقران دوران دست بر قبضه کمان نموده تیر خدنگ در حصه کمان پیوست و شصت کشید که او نیز از اژدها رها شده برسنگی آمد، و آن سنگ را شکسته و صدای ریختن زر به گوش آن نامدار رسید، واژه‌ها ناپدید شد. و صاحبقران خود را بدانجا رسانید و در تاریکی شب دست به آن مکان برده چند عدد اشرفی به دست آمده آن شب را در آنجا به سر برد، تا محلی که عالم ظلمانی نورانی گردید.

چون نظر بدان مکان تیر انداخت. خم خسروی به نظر فیض اثر رسید. چون کاوش زیاده کرد مغازه‌ای پدید آمد که چهل خم به زنجیر طلا کشیده دید، و سنگی سفید مانند لوح بر بالای خم اول نهاده بودند و سطری چند بر آن نقش نموده بودند. آن سنگ را برداشته و آن مغازه را به طریق اول پنهان ساخت.

و چون آن لوح را مطالعه نمود دید در آنجا نوشته اند که: هر آن شخصی که وارد این مکان شود نادر دوران و صاحبقران خواهد بود. دانسته و آگاه باش که مرا تیمورگورکان می‌گفتند. مدت سی و شش سال پادشاهی نمودم. و ممالک ایران و توران و اروس و الان و دشت قپچاق تا سر حد ظلمات و دیار مصر و شام و قسطنطنیه و جمیع ممالک روم تا حدود فرنگ، از این جانب دیار هندوستان و سند تا سرحد دکن را به تصرف در آوردم. و چون به خراسان رسیدم اهل کلات تمکین نموده طریق عصیان پیمودند. عاقبت رسولان فرستاده. آنها را به پیمان و قسم خاطر جمع ساختم، وارد حضور گردیدند و اموال و اسباب بیشمار در وجه آنها شفقت

فرمودم. اما در دلم عقده شد که تمام عالم را تسخیر نمودم و به احدی تملق ننمودم، باعث بردادن وجه و تملق [در این مکان] چه باشد؟ حکمای دوران و دانایان و وزرای دانشمندان را طلبیده حل این عقده را استفسار نمودم. همگی چون متوجه علوم سیاره و کواکب شدند عرض نمودند که: « سیصدسال و کسری [بعد از این] در این مکان شریف امیر جهانگیر چون تویی به عرصه وجود خواهد آمد که کل عالم را به حوزه تصرف در آورد جهت شرف یافتن [از] آن نامدار خاک این مکان چنین تقاضا نمود. » نظر به استفسار احوال تو یادبودی از جیفه دنیای غدار و این زمانه بی اعتبار گذاشته، بالاخره به حسرت و ناکامی رخت هستی به سرای عقبی کشیدم. و فقره‌ای چند برای وصیت به جهت آن عزیز قلمی نمودم.

اولاً آنکه زنهار به لشکر و حشم بسیار فریفته نشوی، و در همه جا امداد و نصرت از خدا طلب که فتح و فیروزی از جانب خداست، زیرا که در این محل که موازی هفتصد و پنجاه هزار کس از لشکرهای ایران و توران و هندوستان و قزاق و قلماق و ارووس و چرکس و غیره ممالکی که در رکاب همایون حاضر بودند، به سعی و جهد لشکر قلعه کلات را نتوانستم گرفت. قطع {نظر} از لشکر نموده تکیه برالطاف الهی نمودم به آسانی تصرف آن میسر شد. هر گاه به لشکر ظفریافتی مغرور مشو و شکر خدا را ورد خود ساز.

دیگر آنکه ظالم پرست مباش، و داد مظلومان را از ظالم بگیر، و رعیت پرور و عدالت گستر باش. و دانشمندان را خوار و ذلیل مکن. *م‌انانی و مطاعات فرنگی*
دیگر آنکه داد و عدل پیشه [کن] که جور و ستم ثمره‌ای بدون زوال دولت ندارد. و عنقریب خرابی به مملکت رو داده ناموس سلطنت به باد داده می‌شود. و اولاد این کس منقطع النسل می‌شود. و ما را به دعا یاد کن.

نادر دوران چون از خواندن وصایا پرداخته به مضامین آن رسید، فاتحه‌ای جهت یاد روح امیر تیمور خوانده معاودت نمود. و با ملازمان عازم ابیورد گردید. ^{۴۰}

مروی در جای دیگر، نادر را با اسکندرو تیمور هم طراز دانسته، می‌گوید: « در این مدت مدید و عهد بعید، که عرصه ربع مسکون و فضای نجدهامون، به وجود سلاطین دین پرور و خواقین دادگستر زیب و زینت یافته، خلعت امتیاز بر قامت سه نفر حسب آمده است، که به قوت بازوی دلیری و صولت شجاعت و جهانگیری، مساعی جمیله ایشان در تقویت دین و تمشیت او امر و نواهی و احکام داد و دین (سرمشق) سلاطین روزگار [و] دیباچه خواقین

دوی الاقتدار بوده... اول اسکندر ذوالقرنین... دیگر، سلطان غازی توران امیر پادشاه نشان خسرو صاحبقران قطب المله و الدنيا و الدین امیر تیمور گورکان، انارالله برهانه و اعلیٰ فرادیس الجنان مکانه نظم:

خداوند روم و خداوند چین
خداوند ایران و توران زمین وسیم...

نادر دوران و امیر صاحبقران اشهار دارد»^{۴۱}

از حوادث شگفت اینکه، نادر بعد از تصرف بخارا، جهت ساختن آرامگاه خویش، عده ای را مامور آوردن سنگ قبر تیمور به مشهد نمود که، محمد کاظم در مورد آن می نویسد: « دارای گیتی نشان، لطفعلی خان ولد بابا علی بیک کوسه احمد لو را با موازی بیست هزار نفر از نامداران رستم تو امان مقرر داشت، که به ولایت مذکور رفته، در دفع آن طایفه اشتغال ورزد. و سنگ قبر امیر تیمور گورکان را، که از یک پارچه یشم است، با یک زوج در هفت جوش که در مسجد جامع، که شهرت به مدرسه خانم دارد و [آن] مرحوم مغفور نصب کرده اند، برداشته، در حین آمدن به ارض فیض مدار بیاورند. و موازی پنج شش هزار کس از جماعت یوزملازم رکابی گرفته، به درگاه جهان آرا حاضر گرداند.»^{۴۲}

این سنگ آورده شد و نادر در مشهد آن را دید، ولی معلوم نیست بنا به چه دلایلی دستور استرداد آن را داد. « و قبل از این، رقمزده کلک بیان گردید که [مقرر بود] لطفعلی خان سنگ قبر امیر تیمور و یک زوج در مدرسه خانم را از نواحی سمرقند حرکت داده، حمل و نقل ارض اقدس نماید. بعد از گزارش خدمت مذکور، چون صاحبقران گیتی سان ملاحظه آن سنگ و در را نمود، ساعتی تأمل کرده، فاتحه به روح امیر صاحبقران خوانده، فرمود که: « امروز جهان چون گوی در دست ما در گردش است. و او سنگ قبر خود را از یشم نموده، ما ضریحی از پولاد و ضریحی از زر سرخ مرصع می سازیم. و فرش و ازاره گنبد را یشم خواهیم نمود.

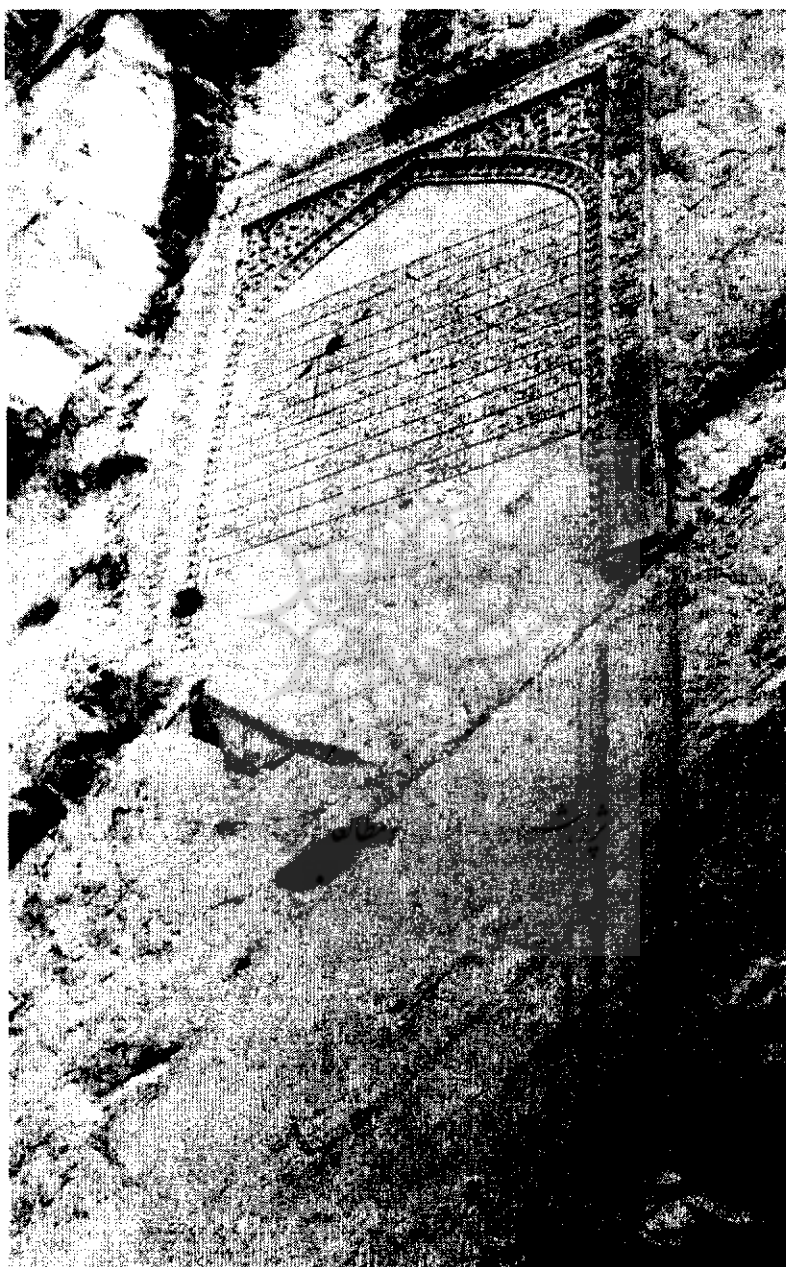
در ساعت، به عهده حکام و ضابطین ولایات مقرر داشت، که آن سنگ و در را منزل به منزل از ارض اقدس حرکت داده، به بلده فاخره بخارا برند. و از آنجا حسب الفرم موده ابولفیض خان، به دارالسلطنه سمرقند برده، بر نهج اول در جا و مکان خود قرار دهند.»^{۴۳}

هنوی علت بازگرداندن سنگ را نامناسب بودن آن، برای آرامگاه مذکور ذکر می کند: « در این هنگام بود [۱۷۴۰ م] که فرمان داد برای او آرامگاهی مجلل در مشهد بر پا سازند، و برای

این منظور خرج بسیار کرد. سنگ گور تیمور لنگ را که از یشم بود از بلخ به مشهد آورد، ولی چون برای آن محل نامناسب نبود، آن را به ساختمان نخستین بازگرداندند. عجب آنکه این آرامگاه کاملاً به دست عیسویان بناشد، و حال آنکه او یک کلیسای ارمنی را به وسیله مسلمانان بر پا کرد.^{۴۱}

جالب اینجاست که عده ای معتقدند نادر، از بس علاقه به تیمور داشته، به پاس حفظ نام او، نام یکی از نوادگان خود را، شاهرخ نامید تا، همنام شاهرخ پسر تیمور که هرات مرکز حکومت او بود، باشد. نادر حتی به یاد شاهرخ تیموری، حکومت هرات را به شاهرخ نوه ی خود واگذار می‌کند: « و مقدمات پیران خان^{۴۵} به نحوی است که چون خاقان گیتی ستان کمال محبت و شفقت به شاهزاده جهانیان شاهرخ میرزا ولد رضا قلی میرزا داشت، دارالسلطنه هرات که اعظم بلاد خراسان و محل پایتخت شاهرخ ولد امیر تیمور گورکان بود، به همنامی و اسم گرامی شاهزاده معظم رایج ساخت.»^{۴۶} سجمی نیز که برای سکه‌ی وی در نظر گرفته شده بود دارای چنین مفاهیم و مضامینی است:^{۴۷}

امر شد از شاه شاهان خسرو صاحبقران سکه یابد از هرات از شاهرخ نام و نشان
 نادر که اینهمه به ترکمن بودن خود مفتخر بود و تیمور را سرمشق خود قرار می‌داد می‌بایست از نظر دینی نیز با تیمور هماهنگ می‌شد. بنابراین شاید به همین دلیل بود که در نامه‌های خودوهم در وثیقه نامه دشت مغان، اذعان می‌نمود که، ترکمانان و افسارها سابقاً بر مذهب تسنن بوده ولی شاهان صفوی مراسم مذهبی آنها را عوض کردند. این نیز از سیاستهای زیرکانه نادر می‌باشد. گرچه تاریخ خلاف آنرا ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که تمام این حرکات وی، برای پیشبرد اهداف و مصالح سیاسی اش بوده است.^{۴۸}



تصویر کتیبه نادری

یادداشت‌ها:

- ۱- مروی، محمد کاظم، عالم آرای نادری، تصحیح: محمد امین ریاحی (تهران: نشر علم، ۱۳۶۹)
چاپ دوم، ج ۲، ص ۶-۸۲۵-۸۲۶.
- ۲- استرآبادی، میرزا مهدی خان، جهانگشای نادری، به اهتمام سیدعبدالله انوار، (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱) ص ۴۱۳.
- ۳- اوتر، ص ۱۲۰.
- ۴- هنوی، جونس، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولت شاهی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۳۰).
- ۵- جهانگشای نادری، ص ۳۰.
- ۶- اوتر، ص ۲۴۴.
- ۷- ابوالحسن بن محمد امینی، گلستانه، به سعی مدرس رضوی، (تهران، ۱۳۵۶) ص ۱۴.
- ۸- مروی، ج ۲، ص ۴۵۳.
- ۹- جهانگشای نادری، ص ۴۲۶.
- ۱۰- کوزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران، جلد ۱، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۹۴.
- ۱۱- جهانگشای نادری، ص ۳۷۶.
- ۱۲- مروی، ج ۲، ص ۸۲۷.
- ۱۳- جهانگشای نادری، ص ۴-۴۱۳.
- ۱۴- گلستانه، ص ۱-۲۰.
- ۱۵- دره نادره، ص ۴-۶۸۳، ایضاً بازن، به نقل از: افراسیابی، بهرام، عقاب کلات و خاطرات طبیب نادر (تهران: علمی، ۱۳۷۸)، چاپ ۷، ص ۸۳۶.
- ۱۶- لاکهارت، لارنس، افشار نادری، غلامرضا، افشار نادری، اسماعیل، نادر شاه آخرین کشور گشای آسیا (تهران: دستان، ۱۳۷۷)، ص ۲۰۰.
- ۱۷- نفیسی سعید، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۲۸.
- ۱۸- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، دوم جلد (تهران: نوین، ۱۳۶۹)، چاپ دوم، ص ۲۵۲.
- ۱۹- هنوی، ص ۷.
- ۲۰- مروی، ج ۱، ص ۶.

- ۲۱- همان، ص ۱۸۲
- ۲۲- حدیث نادرشاهی، به تصحیح دکتر رضا، شعبانی (تهران: بعثت، ۱۳۷۶) چاپ دوم، ص ۴-۱۱۲۴.
- ۲۳- همان، ص ۴-۱۱۲
- ۲۴- فلور، ویلم، حکومت نادرشاه به روایت منابع هلندی، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران: توس، ۱۳۶۸)، ص ۹۸.
- ۲۵- بازن به نقل از: افراسیابی، ص ۸۰۸
- ۲۶- هنوی، ص ۳۱۳
- ۲۷- همان، ص ۳۱۴
- ۲۸- همان، ص ۳۱۵
- ۲۹- بازن، به نقل از: افراسیابی، ص ۸۲۷
- ۳۰- یادداشت روز بیستم میرزا زمان، به نقل از: پناهی، ص ۱۹۰-۱۹۲
- ۳۱- ج ۲، ص ۷۳۳.
- ۳۲- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه محمد باقر آرام، (تهران: امیرکبیر ۱۳۷۳)، ص ۲۲۴.
- ۳۳- مروی، ج ۲، ص ۷۴۸
- ۳۴- نوائی، عبدالحسین، نادرشاه و بازماندگانش (تهران: زرین ۱۳۶۸)، ص ۳-۲۲۱.
- ۳۵- شعبانی، ج ۱، ص ۸-۱۱۷
- ۳۶- هنوی، ص، ۲۶۱
- ۳۷- استر آبادی، جهانگشای نادری، ص ۳۷۱
- ۳۸- همان، ص ۴۱۷
- ۳۹- مقدمه تاریخ جهانگشای نادری، ص ۱۲
- ۴۰- مروی، ج ۲، ص ۵۵۶
- ۴۱- همان ج ۲، ص ۵۵۶
- ۴۲- همان ج ۲، ص ۷۹۹
- ۴۳- همان، ج ۲، ص ۸۲۷
- ۴۴- هنوی، ص ۲۶۲ - ۲۶۳، هنوی مینوسد: « بعضی ها می گویند که تیمور لنگ در سمرقند دفن شد و بعد از خرابی آن محل استخوانهایش را به بلخ انتقال دادند. » هنوی، ص ۲۶۲

۴۵ - پیران خان افشار نایب شاهرخ میرزا و صاحب اختیار دارالسلطنه هرات، مروی، ج ۲، ۸۲۸

۴۶ - مروی، ج ۲، ص ۸۲۸

۴۷ - همان

۴۸ - بازن، به نقل از: افراسیابی، ص ۵-۳۶۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی